



موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:



بخوان و زیبا بنویس.

.....	ع ح ع
..... معصومه	..... علی
..... دُعا	..... شروع
..... مزرعه	..... معلم
..... شمع	..... علاقه
..... عروسک	..... عبادت
..... عید	..... عینک
..... علم	..... عدد
..... عصا	..... مربع
..... عزیز	..... جمع
..... ساعت	..... عمل
..... شاعر	..... شعر
..... جعبه	..... عکس



موضوع:

تاریخ

نام و نام خانوادگی

هدف:

روان خوانی :



عید نوروز نزدیک بود. معصومه خانم، مادر علی و زهرا، گفت: بچه ها چند روز دیگر عید نوروز است و ما تصمیم گرفتیم فردا به مزرعه ی عزیز جون برویم. وسایل خود را جمع کنید. زهرا عروسک و عینک آفتابی خود را در کیف علی رنگش گذاشت. علی هم ساعتی که برای تولدش هدیه گرفته بود را برداشت. آن ها روز بعد نزدیک عصر راه افتادند.

آن ها شب ساعت نه به خانه ی عزیز جون رسیدند علی و زهرا به سرعت پیاده شدند و مادر بزرگشان را بوسیدند عزیز جون به آن ها خوش آمد گفت. علی گفت: وای عزیز جون بوی عدس پلو می آید؟ عزیز لبخندی زد و گفت: زود دست و صورتتان را بشوید تا شام بخوریم.

فردای آن روز عید نوروز بود. آن ها با کتک هم، سفره ی هفت سین زیبایی چیدند. مامان سیب، سبزه، ساق، سرکه، سکه، سنو، سنج، قرآن و یک تنگ ماهی را آماده کرد و بچه ها آن ها را بر سفره گذاشتند.

عزیز جون در قرآن تعدادی اسکناس گذاشت تا به عنوان عیدی به نوه هایش بدهد. علی و زهرا لباس های جدید خود را پوشیدند و کنار عزیز نشستند آن ها برای همه ی بیماران و گرفتار دعا کردند. پس از نو شدن سال، عزیز جون به آن ها عیدی داد. بچه ها از عزیز تشکر کردند هم عکس های یادگاری گرفتند. آن سال، عید به علی و زهرا در مزرعه خیلی خوش گذشته